

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۰ اپریل ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش : پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶

### قصائد

در توحید، نعت، قصاید و مدایح

- ۱ -

ای بسته به زنجیر فلک پای زمان را  
در وحدت ذات تو به نیروی دلایل  
بر دیده ادراک خرد گنه کمال  
پروانه ابداع تو در عالم تکوین  
از مشت گلی آئینه ها ساخته صنعت  
حکم تو روان کرده در انهار شراین  
در سلسله جذبۀ الطاف عمیمت  
از قلم اوصاف تو صد گوهر رحمت  
صنع تو کشیده ست به پرکار تراکم  
یک نقطه به حکم تو نگهداشته بر دوش  
وز پرده تقدیر برآورده جهان را  
بر تافته بازوی یقین دست گمان را  
آویخته صد جا تتق کون و مکان را  
بر کشور تن داده عمل عامل جان را  
افکنده در آن آئینه ها نقش نهان را  
بر هر طرف باغ بدن آب روان را  
افکنده قضا گردن افلاک روان را  
هر لحظه به دست آمده غواص بیان را  
بر سطح فلک دایره کاهکشان را  
از خطۀ گل تا خط کُل بار گران را

در مرتع عدل تو به سوی اسد چرخ  
[از] سکه<sup>۱</sup> صنّع تو نیاورده به بازار  
تعلیم تو آموخته در دفتر تقدیر  
ناورده به جز جود تو در مجلس تکوین  
در رشته بازار رضایت ز ره طوع  
تا صنّع تو بر زیج نظر حکم نراند  
تا نامه عـزل از در امر<sup>۲</sup> تو نیاید  
عقل ار طلب کُنه تو باشد مَثَلِ او  
از پیشگه ذات تو احجاب تفرّد  
در بارگه قدرت درگاه جلالت  
بی رخصت تو ناطقه هرگز نتواند  
هر ناموری کز ره عشق تو نشان یافت  
آزاد شد آنکو به اسیری تو بر بست  
ای آن که شهاب از مدد لطف تو دارد  
این بنده بیچاره که در باخته بی وجه  
هرچند تهیدست زیانکار بُود، لیک

نگشاده ز همتائی جوزا و بُران را  
یک درهم ازان زر که بود خازن کان را  
یک حرف ز صد مفرده نه مفرده خوان را  
این خوان ز مرد صفت آئینه سان را  
صد ره به حمایل بخرد تیر و کمان را  
گردون نگشاید سر پرکار قران را  
در کشور بُستان ندهد راه خزان را  
چون آن که به مهتاب زند بخیه کتان را  
صدساله بدانند جهت راه و مکان را  
هر لحظه دوصد عجز عیان قیصر جان را  
برداشتن از گنج سخن مُهر زبان را  
از خود نکند یاد چه نام و چه نشان را  
چون سرو به پا سلسله آب روان را  
بر سینه دزدان سخن راست زبان را  
در راه هوس نقد حیات گذران را  
جودی که ز لطف تو کند سود زیان را

یارب تو به فضل و کرم خویش ببخشای

این روسیه عاجز بی تاب و توان را

---

<sup>۱</sup> الف. از بسکه  
<sup>۲</sup> الف. حکم